

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم بسم الله الرحمن الرحیم الحمد لله رب العالمین و صل الله تعالی علی سیدنا و نبینا ابالقاسم محمد و علی آله الطیبین الطاهرین المعصومین لا سیما بقیة الله فی الارضین ارواحنا فداه و عجل الله و تعالی فرجه الشریف.

امروز به مقداری من حالت سرفه و سرما خوردگی دارم که هی تکرر سرفه میشه از نامطلوب بودن صدا و این سرفه های مکرر عذر میخوام شاید هم خیلی نتونیم بخونیم حالا یک مقداری از باب المیسور لا یترک بالمیسور به مقداری را میخونیم بعد دیگه با اجازه تان،

مورد هفتمی که ذکر شده و در فقه به بناء عقلاء خواستند بهش استدلال بکنند این مسئله هست که اگر بین عامل و مالک در باب مضاربه نزاع شد اختلاف شد ما در باب مضاربه یک مالک داریم که صاحب مثلا پول هست یک عامل داریم که او پول را میگیره از مالک به عقد مضاربه میره با او کار میکنه بعد منافی را که بدست می آید این منافع به حسب قراری که بین اشان هست یک کسری می شود مال مالک یک کسری میشود مال عامل، مثلا میگه این منافی را که بدست می آید هشتاد درصد اش مال مالک بیست درصد اش مال مثلا عامل که حتما هم باید به حسب فتوای مشهور فقها باید اون را به کسر معین کنند نه این که بگه حتما صد هزار تومن اش مال من مثلا بقیه اش مال تو اینجوری نمیشه، البته مرحوم آقای فاضل گفته اند میشه این تقریباً یک فتوای نادری بود که ایشون داشت مشهور فقها نظرشون این هست که در باب مضاربه باید به کسر مشخص بکنند.

خب حالا این عامل رفت یک معامله ای را انجام داد و یک سود فراوانی هم کرد آقای مالک میگه این معامله را رفتی از باب مضاربه با پول من انجام دادی پس بنابراین طبق اون قراری که داریم فلان کسرش مال من هست بقیه اش مال تو، عامل میگه نه این معامله را من از باب مضاربه انجام ندادم از پول خودم برای خودم انجام دادم ربطی به شما نداره کل سود مال خودم هست، آیا در اینجا باید چکار کرد؟ و یا عکس اش، این عامل رفته یک معامله ای را میگه این معامله را من برای مضاربه انجام دادم زیان کردم مالک میگه نه اون را برای خودت انجام داده بودی برای مضاربه انجام نداده بودی باز اینجا حرف کی حرف هست حرف کی را باید قبول کرد؟ در اینجا محقق خوئی فرموده است که حرف عامل پذیرفته میشه در اون صورت اول میگه آره این را برای خودم انجام دادم نه

برای پذیرفته میشه، صورت دوم میگه که برای مضاربه انجام داده بودم نه برای خودم پذیرفته میشه، چرا؟ چون این جا این که واقعا برای کی انجام داده برای کی انجام نداده یه امر درونی هست به قصد او برمیگرده و شخص اعرف به نیت خودش هست تا دیگران بناء عقلاء هم در امثال این موارد که لایعلم الا من قبل خود شخص این هست که به حرف او گوش می کنند.

س. به قسم رجوع نمیکنن؟

ج. حالا اون قسم مال قتل و اینهاست نه برای این چیزها.

س. باید در معرض اتهام باشه؟

ج. حالا دیگه خصوصیات اش در فقه میگه حالا اصل مسئله حالا مهم هست، خب این جا ایشون اینطوری فرموده است پس یکی از جاهای که به بنای عقلاء داره تمسک میشه برای حکم شرعی که یقدم قول المالک این حکم شرعی هست دیگه، یقدم قول الامالک ما الدلیل علی تقدیر القول المالک بناء العقلاء و عدم الردع شارع عنه، این هم یک مورد.

السابع: قاعدة من ملک شيئاً ملک الاقرار به لقد ذکر صاحب العروة رحمه الله فی بحث المضاربة لو ادعى العامل فی جنس اشتراه انه اشتراه لنفسه، ادعا می کنه عامل در جنسی را که او را خرید ادعا میکند به چه چیزی ادعا میکند انه اشتراه لنفسه، این که من برای خودم خریدم پس سودش بین من و مالک تقسیم نمیشه مال کلا مال خودم هست چون این معامله را برای خودم انجام دادم نه به عنوان مضاربه، و ادعی المالک انه اشتراه للمضاربة، اون میگه نه آقا مال مضاربه بوده پس باید سودش تقسیم بشه، او العکس بان ادعی العامل انه اشتراه للمضاربة، میگه من برای مضاربه خریدم سود نکره زیان کرده پای مالک هست، و ادعی المالک انه اشتراه لنفسه، مالک میگه نه این برای خودت خریده بودی، فقی کلتا صورتین یقدم قول العامل، ایشون فرموده است یقدم قول العامل صاحب عره، چرا؟ لانه اعرف بنیته. چون عامل خودش به نیت خودش اعرف از دیگران هستش و یا به تعبیر دیگر لایعلم الا من قبله، حالا، و اوضح السید الخوئی رحمه الله، این مطلب صاحب عروه را ایضاح فرموده است مرحوم محقق خوئی به این که هذا الکلام معلادراً حالی که تعلیل کننده هست ایشون یا معللاً تعبیر شده به این کلام، له بالسیرة العقلانیة القطعیة.

خب، که سیره عقلا به این هست که در این موارد قول اون کسی که لایعلم الا من قبل، وقتی خودش اعرف هست به نفس اش تا دیگران قول اون را مقدم می دارند،

س. از قسم حکم است این مثال؟

ج. یقدم قوله حکم.

س. اگر احتمال داده بشه مثلا ...

ج. آگه نوبت به بینه و اینها برسه اینجا نمیرسه اینجا یقدم قول اون بخاطر بناء عقلاء و سیره عقلا

س....

ج. آگه شارع او را حجت قرار داده باشه دیگه در اینجا نه دیگه، میگه آقا قول این مقدم هست،

س. اصلا احتمال غیر سیره باشه؟

ج. ها آگه نباشه باید چه کرد آگه حجت نباشه باید چه کرد؟ خب بله اون

س. ...

ج. آره چون اینها ملک شیء، ملک الاقرار به، نه مالک این بیع هست، این که برای خودش معامله کنه یا این چون عامل شده در اثر همون عامل شدن مالک شده مالک یعنی صاحب تصرف نه این که یعنی اینجا مالک به معنای این نیستش که پول مال اون هست مالک این کار هست یعنی ولی امر این کار هست این من ملک شیء، ملک الاقرار به، یعنی کسی که در اختیار داره یک کاری را، نه این که مالک اش هست یعنی در اختیار داره یعنی ملک الاقرار به، مثلا وکیل میگن این کار را انجام میدی میگه آره قبول میکنم ازش، یا وصی میگن این کار را انجام دادی میگه آره قبول میکنم ازش، چون مالک این کار هست،

س. با این تفسیر همیشه این حکم مال قاعده ید باشه بنا براین که قاعده ید را در منافع هم جاری بدونیم؟

ج. چه یدی داره؟ نه اگر مضاربه انجام داده باشه ید نداره از اول این سهم اون مال اون هستش،

ب.الموارد التي ردت فيها دعوى قيام سيرة العقلاء.

این مواردی را که میگفتیم این مواردی را که خواندیم اینها به سیره استدلال شده بود برای حکم شرعی به مواردی هم داریم که دیگه حالا اون به خدمت شما عرض شود که عده ای بعضی از فقها به حکم اش به سیره تمسک کرده اند فقهای دیگه آمده اند ردع کرده اند، گفته اند نه اینجا سیره نیستش، پس اینها میخواهد نشون بده که چیه به سیره در فقه اهمیت داده میشه به او استدلال میشه، فلذا بعضی ها اومده اند استدلال کرده اند بعضی ها اومده اند چه کار کرده اند ردع کردند گفتند به سیره این جا نیست نگفته اند به سیره نمیشه استدلال کرد، گفته اند نه سیره نیست، صغری اش نیست، یعنی کبری را پذیرفته اند گفته اند صغری این سیره وجود نداره، پس اون الف مواردی بود که به خود سیره استدلال شده بود در برای اثبات حکم شرعی به مواردی هست که استدلال سیره ردع شده است گفته اند اینجا توهم شده که سیره وجود دارد، این توهم درست نیست و سیره وجود نداره، حالا برای این دومی هم چند تا مثال دارند،

الاول: اصل عدم تأخر الحادث.

یه خورده طولانی کرده اند والا این اصلش خیلی طولانی نیستش، این هستش که اگر یه آبی داریم که مسبوق به کریت هست، بعد زال کریتة قبلاً کر بوده است، از کر افتاده است یک چیز نجسی هم با این ملاقات کرده است حالا نمی دانیم که اول از کر افتاد و بعد با نجس ملاقات کرد تا این آب قلیل متنجس باشه؟ یا نه اول ملاقات شده بعد از کریت افتاده تا این آب پاک باشه در زمانی ملاقات کرده که کر بوده اس؟ این صوری داره، یک صورت اش این هست که تاریخ از کر افتادن و قلیل شدن را میدانیم مثلاً میدانیم این روز جمعه این آب این حوض روز جمعه از کریت افتاد و قلیل شد ولی نمی دانیم ملاقات اش با این نجس روز پنج شنبه بوده است یا روز شنبه بوده است در اینجا بعضی مثل صاحب عروه رضوان الله علیه گفته اند که حکم به نجاست این مال میشه، چرا؟ برای استصحاب تاخر حادث، گفته اند ما نسبت به قلت استصحابی را نداریم چون که زمان اش معلوم هست و استصحاب در معلوم التاريخ جاری نمیشه، حالا چرا جاری نمیشه این یک بحثی را داره خودش در محل خودش، استصحاب در محل التاريخ جاری نمیشه اما اون ملاقات را نمی دانیم کی بوده دیگه ملاقات

را که نمی دانیم کی بوده استصحاب عدم ملاقات میکنیم تا جمعه، میگویم تا جمعه ملاقات نکرده بودم، پس ملاقات میشه مال کی؟ تا جمعه،

میگویم پنج شنبه ملاقات نبوده، پس ملاقات میشه بعد القله، تا زمان قلت ملاقات نبوده است پس قهراً ملاقات میشه مال کی؟ بعد از قله، وقتی ملاقات شد مال بعد القله اون میشه نجس، درست اونیه که میگویم هر دو استصحاب را جاری میشه هم بگه استصحاب میکنه عدم ملاقات را تا قلت، و هم استصحاب میکنیم عدم قلت را تا ملاقات اگه هر دو استصحاب ها جاری میشد این دو تا تعارض و تساقط، بعد شک می کردیم که آیا این آب پاک هست یا نه به قاعده طهارت مراجعه می کردیم، قاعده طهارت میگویم نمی دانیم این آب پاک هست یا نجس هست بگو پاک هست، اما سید چون می فرماید چه میفرماید یکی از این استصحاب ها که معلوم التاریخ باشه جاری نمیشه استصحاب عدم قلت تا ملاقات جاری نمیشه این استصحاب ها جاری نمیشه، اما استصحاب عدم ملاقات تا قلت جاری میشه وقتی استصحاب کردی عدم ملاقات تا زمان قلت ملاقات نبوده است، پس قهراً این ملاقات مال کی بوده است اونوقت که شارع داره میگویم اون موقع نبوده است پس کی بوده؟ پس بعد از قلت بوده است، وقتی بعد از قلت شد آب نجس میشه، آب نجس میشه، خب این حرفی هست که زده شد، چرا؟! اگر بخوایم بگویم از راه استصحاب شرعی هست این حرف این اشکالی که شما گفتید وارد میشه میگویم بله لازمه ی عدم ملاقات تا زمان قلت لازمه ی عقلی اش این هست که پس ملاقات بعد بوده، پس این اصل مثبت میشه حجت نیست از این راه اگه بخوایم بگویم، اما یک راه دیگه وجود داره اون هم این هست که گفته شده است که نه ما از این راه نمی گوییم این یک بناء عقلایی هست، که اگر شک کردند یک حادثی بعد از اون زمان آخر متاخر پیدا شده یا قبلش، اینجا اصل میگویند اصل عدم حدوث قبل از آن هست یه بنای عقلایی وجود داره به خاطر بنای عقلا برای این که در این موارد میگویند اصل تاخر حادث هست نه تقدم حادث، پس بر اساس این اصل عقلایی و بنای عقلایی این حرف را میزنیم این حاصل حرف، اینجا اشکال محقق خوئی بر این حرف این هست این بناء عقلاء از کجا شما در آوردید؟ یکی از مواردی که اشکال شده به این که بناء عقلا همچین وجود نداره بناء عقلا بله، اگر یک چیزی وجود یک چیزی برای ما ثابت شد نمی دانیم قبل از اون بوده یا نبوده اینجا میپذیریم بناء عقلا بر این هست که نمیگویند قبلا وجود داشت است، اما اگر یه

چیزی موجود هست موجود شده است به نسبت چیز دیگری داریم میسنجیم که این قبل از اون پیدا شده است یا بعد از اون پیدا شده است این که یک همچین بناء عقلایی نداره، وقتی یک چیزی را با یک چیز دیگری میسنجیم حادثی را با امر آخری میسنجیم، که این قبل از اون بوده یا بعد از اون بوده است همچین بناء عقلایی وجود نداره که بگن انشاءالله قبل از اون بوده ولی اگر یک چیزی هست که نمی دانیم می دانیم روز جمعه حادث شده نمی دانیم پنج شنبه هم بوده یا نبوده است؟ اونجا میگویند انشاءالله پنج شنبه نبوده است، بنای بر این که پنج شنبه نبوده نمی گذارند می گویند همین روز جمعه بوده است، این را قبول می کنیم که این بنای عقلا در این جا هست ولی ما نحن فیه که اینجوری نیست، ما نحن فیه این هست که نسبت به حادث آخر می خواهیم بسنجیم یعنی قلت را میدانیم روز جمعه بوده است ملاقات را نمی دانیم که کی بوده است این ملاقاتی را که حاصل شده است را نمی دانیم کی بوده است آیا قبل از اون بوده یا بعد از اون بوده اینجا به همچین بنای عقلایی وجود ندارد، خب می فرمایند بله،

س. اگه اماره عقلاییه باشه مثبتاتش را اثبات نمیکنه؟

ج. اگه اماره باشه مثبتات امارت دیگه حجت است. بنای شان بر این هست اصلاً.

اصل عدم تأخر الحادث

لو فرض ماء قليل مسبوق بالكرية لاقى نجاسة، اگه فرض بشه یک آب قلیلی که مسبوق به کریت هست این می دانیم این ماء قليل مسبوق به کریت لاقی نجاسة، ولم يعلم ما هو السابق من الملاقاة والقلّة؟ اما دانسته نشود اون چیزی که سابق است از ملاقات و قلت کدوم سابق هست و کدوم لائق هست؟ و کان تاریخ القلة معلوماً، این جا سه صورت داره یه وقت تاره قلت معلوم تاریخ هست، یه وقت ملاقات معلوم تاریخ است، یه وقت هر دو مجهول تاریخ هستند، یه وقت هم هر دو معلوم تاریخ هستند که اونجا دیگه هر دو معلوم تاریخ باشند حکم اش روشن هست دیگه، یه وقت هر دو مجهول تاریخ هستند، حالا اون جایی که و کان تاریخ القلة معلوماً دون الملاقات اما زمان ملاقات معلوم نیست، دون الملاقاة، فقد حکم صاحب العروة رحمه الله بالنجاسة؛ چرا، لعدم جریان الاصل فی معلوم التاريخ گفته معلوم التاريخ که اصل ازش جاری همیشه، و جریانہ فی مجهول التاريخ. اما در

مجهول التاريخ که مجهول التاريخ کی شد؟ ملاقات شد اون اصل برای جاری میشه، میگیم اصل این هست که همینطور ملاقات نشده نشده تا زمانی که قلت حاصل شده است پس نتیجه این میشود که ملاقات بعد القله هست، پس بنابراین آب نجس هست.

الا ان السيد الخوئی رحمه الله حکم بالطهارة؛ ایشون گفته است که این آب دیگه پاک هست، لانه یری جریان الاصل فی معلوم التاريخ. چون ایشون اصل را در معلوم التاريخ هست و میگه جاری هست، وقتی اصل در هر دو جاری شد اینها چه میکنند تعارض می کنند تساقط می کنند نوبت به چه میرسه؟ قاعده طهارت میرسه.

س. اختلافشون میناییه دیگه؟

ج. خب بله اشکل مینایی در حقیقت دیگه، اشکال بنایی نیست اشکال مینایی هست سر حرف اصولشون در اصول اونها میگن، سید میگه در معلوم التاريخ استصحاب جاری نمیشه فلذا معارض نداره، ایشون در اصول میگه در معلوم التاريخ هم استصحاب جاری میشود همونطورهم که در مجهول التاريخ جاری میشود چون در هر دو جاری میشه پس این دو تا تعارض می کنند تساقط می کنند چون لازمه اون جریان استصحاب این هست که اون آب پاک هست لازمه اون این است که این استصحاب این آب نجس هست تعارضاً تساقطاً، ما از اینها شک می کنیم این آب پاک هست یا نجس هست، شارع فرموده کل شیء طاهر حتی تعلم انه، بله در خصوص اون ماء داریم، کل ماء طاهر حتی تعلم انه قدر مثلاً.

س. لو سلم سیره فقط احکام را اثبات میکنه، واین موضوع نجاست است و سیره این را اثبات نمیکنه، نهایتاً تاخر ملاقات را اثبات میکند، اصل بر عدم تاخر ملاقات است.

ج. عالی هست دیگه، پس سیره اثبات کرد که چیه؟ تاخر ملاقات را، وقتی تاخر ملاقات به سیره اثبات شد، میگیم این ماء لاقی النجس، و کل ماء لاقی نجس ینفعل فهذا الماء ینفعل و متنجس،

س. با سیره حکم اثبات شده؟

ج. در طریق استنباط حکم هست دیگه، موضوع حکم را درست کرده است می فرمایند که

لانه یری جریان الاصل فی معلوم التاريخ و اضاف:، بعد حالا ایشون تا اینجاش که تا حالا ربطی به بحث ما نداره اون و اضافه اش ربطی به ما میکنه، بعد اضافه در فرمایش اش که، انه قد یتوهم الحکم بالنجاسة، گاهی توهم میشود در این مسئله ماء حکم به نجاست مثل صاحب عروه که توهم فرمودند نجاست را لدلیلین: اولهما: اعتبار الاصول المبتثية، گفته اند اصل مثبت درست هست که همین توضیح همون دلیل هست یعنی استصحاب عدم ملاقات می کنیم تا زمان قلت، استصحاب که کردیم تأخر حادث ایجاد میشه یعنی این ملاقاته تأخر داره از قلت بعد از قلت بوده است و این اصل مثبت هست دیگر چون لازمه ی عقلی این که تا اینجا ملاقات نکرده این که ملاقات پس بعد بوده این لازمه ی عقلی اش هست دیگه، و الاخر:، دلیل دیگر اش این هست که کون اصالة تأخر الحادث اصلا عقلائیاً و برأسها، یک اصل عقلائی هست مستقلاً، وقد رد السيد الخوئی رحمه الله کون تاخر الحادث اصلا عقلائیاً، که اصلا یه همچین اصل عقلائی نداریم و افاد قائللاً، و افاده فرموده است اون بزرگوار در حالتی که گویند این مطلب است، فرموده: المقدر الثابت منها، مقدار ثابت از این سیره عقلائییه البته در کلام خود ایشون چون سیره بوده به ضمیر مونث برگردونده شده اینجایی که داریم میگیم اصلا عقلائیاً باید ضمیر مذکر بهش برگردونیم پس این اختلافی را که میبینید به خاطر این هست، المقدر الثابت از سیره عقلائی انه اذا علم وجود شیء فی زمان و شک فی انه حدث قبل ذلك الزمان او فی ذلك زمان به عینه؟ که داریم میبینیمش، اینجاها فیینی علی عدم حدوثه قبل ذلك الزمان الذی علمنا بوجوده فيه قطعاً، می دانیم روز جمعه این داره میبینیم این روز جمعه وجود هست، نمی دانیم پنج شنبه هم وجود بوده است یا نبوده است؟ اصل عقلائی همین هست که همین روزی که می دانیم موجود هست بگو حادث شده است، نه این قبلش، البته ما این را هم که قبول نداریم ما که بگو حادث شده است به چه دلیلی میگی، امروز حادث شده است، اگر بر حدوث اثری بار هست، این هم اصل عقلا کجا همچین عقلا میگن

س. استصحاب عدم حدوث؟

ج. بگو حدوث اش هم امروز هست، اگر بر حدوث اثری بار باشه، نه بگو وجود بر وجود قبل اثر بار نمی کند، مثلاً یک جاهای شاید این اثر داره مثلاً خیلی جاها مثل فرض کنید که شما ماه را که می بینید این در فقه هم اثر داره ابر بود فلان بود نشد ماه را ببینیم، حالا ماه را دیدید حالا امروز را میگوید



ماه از امروز شروع شده است یا از دیروز؟ میگوید که عقلاء چه میگویند؟ میگویند اول ماه را اول ماه حساب بکن دیگه بگو حدوث اول ماه امروز هست والا اگر نه بگی الان درست هست ماه هست اش اما نمی دانم حادث شده یا نه تمام روزها بهم میخورده دیگه اول ماه و دوم ماه و اینها بهم میخورده دیگه، اگر فقط بگیم بله ماه هستش اما نه این که حالا حادث شده شاید دیروز بوده و من ماه را ندیده ام یا مسئله هست که دیگه درباره ماه، شب های ماه رمضان ماه دیده نشد ماه دیده نشدن دلیل بر نبودن که نیست ابر بود چه بود فلان بود ندیدیم حالا اونروزی را که میبینیم اول ماه حساب می کنیم، لیالی قدراش را با همین حساب میکنیم دیگه والا باید بگید نه شاید بوده او را ندیدیم یا چیزی هست و پس قدرش معلوم نیست و باید، یا دعاهای هر روز را می خواهید هر روز بخوانید میگوید نه شاید امروز روز دوم باشه یا روز سوم و اینها، اونجا چکار میکنن همین بنای عقلاء که کانه اونجا اثر میگذاره میگویند همون روز را که میدانی هست بنای عقلاء بر این است که بگی حدوث اش هم مال همین روز هست، حدوث هم همین هست.

س. حاج آقا مثلاً به موش افتاده در ظرف آب ، ...

ج. نه، اونجا حالا این به خاطر بنای عقلایی هست یا این که نه بخاطر اصول الاخر هست که اونجا گفته میشه درست، اونها به خاطر فراق هست و ضویبی را که گرفتم درست هست، اونها هم نمی دانه که بله استصحاب طهارت ماء را داره اونها تا اون زمان.

انه اذا علم وجود شیء فی زمان و شک فی انه حدث قبل ذلک الزمان او فی ذلک زمان به عینه، همون زمانی که میدانی بعینه وجود هست می گوی در همین زمان هم پیدا شده این، فیینی علی عدم حدوثه قبل الزمان الذی علمنا بوجوده فیہ قطعاً، واما انه متاخر عن الحادث الاخر ایضاً، اما این که این چیزی که حادث شده است و علم به وجودش داریم این متاخر هست از حادث دیگر نیز، فلم یثبت بناء من العقلاء علی ذلک. اینجا شما میدانی ملاقاتی حادث شده است این موجود هست این ملاقات بعد از قلت واقع شده است حادث اخر قلت هست دیگر، بنایی نداریم که وقتی که با اون میسنجیم با یک چیز دیگری میسنجیم بگیم انشاء الله بعد از اون حاصل شده است الان مثلاً نمی دانیم دونفر آدم میبینیم نمیدانیم این بزرگتر از اون هست یا این بزرگتر از اون هست، میدانیم انی

موجود هست اما می‌گیم انشاء الله این بعد از آن است پس او میشود برادر بزرگتر انی همیشه برادر کوچکتر، همچنین چیزی نیست، که بگیم انشاء الله مثلا چون نسبت به حادث آخر داریم میسنجیم می‌گیم انشاء الله این بعد از آن است پس اون قبل از این هست پس برادر بزرگتر این همیشه صلوات فائده پدر بر این هست نه بر اون، این که چیزی نیست این هم به خدمت شما عرض شود که یکی از جاهایی هست که بناء عقلا بهش تمسک خواستند بکنند ولی ردع شده است گفته اند اینجا درست نیست، خب حالا یک به خدمت شما عرض شود که یک چند مورد دیگر هست که عدل و اون بعضی اش قاعده عدل و انصاف هست، قاعده عدل از جاهایی هست که حتما عقلاء از همین مورد هست که کسی که حالش خوب نیست و اینها، نه این جا ردع شده این مسئله والا قاعده انصاف می‌گه امروز بس باشه، وصل الله علی محمد و آله الطاهرين.